

نفرین به کوه

مجید نفیسی



○○○ ○○

○○○ ○○○○○○○○ ○○ ○○○ ○○ ○○○ ○○

○○○○○ ○○○○○ ○○○○○ ○○○○ ○○ ○○○ ○○ ○

○○○ ○○ ○○○ ○○ ○○○○○○ ○○ ○○○○ ○○○

○○○ ○○ ○○○○ ○○○○○○ ○○○ ○○○○ ○○

○○○○○ ○○ ○○○○○ ○○ ○○ ○○○○○ ○○○ ○○○ ○○

○○○ ○○ ○○○○ ○○○○○○○ ○○ ○○○ ○○ ○○○ ○

○○○○○ ○○ ○○○○○ ○○ ○○○○ ○○○○ ○ ○○○○○○ ○○○○ ○○

ای کوه

یک روز به سوی تو بازخواهم گشت
و بر کله ات تاجی کاغذی خواهم گذاشت
ابر باشد یا آفتاب، چه فرق می کند
از خلوت کاج تنهایت آغاز می کنم
با گام های سنگین پا بر پیکرت می گذارم
و دره به دره از کمرگاهت بالا می روم
از کنار دریاچه ی آینه وارت بی اعتنا می گذرم
و درون طاس بلورینش تفی می افکنم
جویبارت را با گل و لای می آکنم
و سرچشمه اش را یکسره کور می کنم

کاج های کهنسال را همه از جا می کَنم
و آشیان پرندگان را به دست باد می سپرم
بر خرس های شکمباره چون آذرخشی فرود می آیم
و چشمخانه هاشان را با شاخه ای نیمسوز تهی می کنم
از پناهگاه اول که گذشتم
در پسِ تلی بلند کمین می کنم
و کوهنوردانی را که آن پایین خفته اند
در زیر توده ای از شن چال می کنم
آنگاه استوار پا بر سینه ات می گذارم
و راه هوا را بر گلویت می بندم
و فاتحانه به سوی قله ات راه می گشایم
آدمکان بر پیشانی ات یادگار نوشته اند
و در خیال آن را جاودان پنداشته اند
من همه ی واژه ها را از تن تو می ستُرم
و سنگنوشته ها را به ته دره پرت می کنم
نه! من فرهاد کوه کن نیستم
که به عشقی تلخ بر فرق تو پتک بکوبم
من خدای خشم ام: سامسون پر کینه
که با فشار دستی ستون های سنگی را فرو ریخت
و همه را همراه خود در زیر آوار دفن کرد
ای کوه! ای دمل چرکین!
آنچنان بر مغزت بکوبم

که خون از گوشه‌هایت جاری شود
و از چشمخانه هایت سیاهدانه بروید
و کرکسان بر فراز سرت به پرواز درآیند
پاره‌های تنت را برگیرند
و در چهارگوشه‌ی زمین پراکنده سازند
نفرین بر تو که مرا چنین خوار کردی
و بر سرم تاجی از خار نهادی
مگسکان سمج را بسیج کردی
تا بر زخمهای همیشه تازه‌ی من بنشینند
و آدمکان مودی را روانه کردی
تا مرا دشنام دهند و دیوانه بخوانند
و به پاره‌های کلوخ و خنده بیازارند
پرده‌ی چشمان مرا گسستی
تا از ستایش رنگ‌ها ناتوان بمانم
و بر پاهای استوارم زنجیر نهادی
تا در بند تاریک خود بمانم
و به گردِ این چرخ آسیای سنگین
شب و روز به گردش درآیم
و از درد بی درمان خود بنالم
اینک سزای خود را بگیر:
گدازه‌های این آتشفشان خشمگین
ترا برای همیشه دفن خواهد کرد

و لرزه های بی پایان زمین
تکه های تنت را به دره ی مرگ فرو خواهد ریخت
تا تو چون ریگی روان در دست باد
همیشه در به در بیابانها بمانی.